

نظام

میرزا نظام الدین «نظام» ولد میرزا کمال الدین انصاری اباعن جداز خدمتگذاران روضه خلیفه چهارم علی [کرم الله وجهه ابد] امی باشد .
مرزا نظام الدینخان مرحوم باسلوب ورفیقه عصر وزمان خود چنانکه عادت اشراف بوده نزد اساتذّه خصوصی بصوابدید پدر بقدر حوصله تحصیل نموده واز علوم دینیہ درعر بیه بهره اندوخته واز بدو حال در ادبیات ذوق مفرط و توج خاصی داشته بالاخره درائر تتبع واستقرا استعداد فطری خود را از قوه بفعل آورده ومشق وتمرین را بجائی رسانیده که در نتیجه گوی سبقت از اقران ربوده ویکانه استاد عصر محسوب گردیده .

میرزا نظام الدینخان را با نیازی بلخی ارادت می واورا با ایشان شفقتی جدا گانه بوده همواره حویلی میرزا نظام الدینخان محل اجتماع شعر اوفضلا بوده واقلاً در هفته یکبار جمعی از شعرا محفلی از ادب تشکیل داده اشعار نو سروده خود را حضور اهل محفل عرض می نموده اند. از انجمله میرزا علی اصغر خان مائل که عمرش متجاوز از هفتادست درسه دکان مزار شریف هنوز در قید حیات و این موضوع را بتکرار از زبان او شنیده ام .

میرزا نظام الدین خان را پسر دار عبدالعزیزخان «عزیز» پسر سردار شمس الدین خان که نائب الحکومه مزار شریف بوده ودر همانجا وفات یافته بسمت جنوبی طاق نظر گام گنبد روضه دفن گردیده مودت ومصاحبت خاصی درائر رابطه ادبیات بوده چه سر دار مرحوم نیز ادیب بزرگی بوده است .

مرزا نظام الدین خان مرحوم نه تنها یک شخص ادیب بلکه خطاط و محاسب قوی دست نیز بوده است امور حسابی دخل وخرج روضه مدته الحیات بدمه همت او بود علاوه بر اصلاح آثار تلامذه وتعلیم ادبیات وحسن خط ایشان وتعلیم وتربیه فرزندان نائب الحکومه عصر عائدات ومصایفات روضه مبارک کلمیه از قلم او میگذشته است با اینهمه مصروفیت بعضی رسائل بقلم زیبای نستعلیق نگار او بیاد کار نیز مانده اما با اینهمه حوصله که داشته از آثار خودش جز ورقی

چند که آن هم بقلم قاری غلام نبی خان علی چوپانی مرحوم جمع شده متباقی کسایه از بین رفته. از اینجا معلوم می شود که با این همه پختگی ها با هایت آثار خود قائل نبوده و نمیخواسته که بعد از و دیوانی بیادگار بماند و در ردیف شعرای صاحب دیوان محسوب گردد.

مرزا نظام الدینخان مرحوم در اوائل سال ۱۳۴۰ ق. ه مطابق ۱۳۰ ش. ه داعی اجل را لبیک گفت.

میرزا نظام الدینخان مرحوم در انواع و اقسام شعر علی السویه دسترس داشته بالجمله بکفصیده و دو غزل آن مرحوم که در مسودات خود گرفته ام بمطالعه خوانندگان محترم میگذارم.

نظم نظام : غزل

با تو باوج دلبری تا که زده یری یری
رویت رویت ای صنم کرده زد دلبری یری
چین بجبین فکنده زهره زهره آب شد
یافت ز خجالت رخت چهره مشتری تری
هم چو روان روان شوی مست بر آه از چهره
باقدر دلگشت کشد سر و زهم سری سری
ترک خطا خطا نشد با تو باین خرام رام
یرده ناز کبک را گر چه بود دری دری
ار چه روم بیوستان بوی سستان حسرت
شد نه ز کبک رخسار نه ز سمنبری یری
بو که ز بوی تو شود کار نظام انتظام
شد ز لباس پر گما و بر چون قد بر عری عری

قصیده : (در منقبت خلیفه چهارم اسدالله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ابدأ)
باز کلکم سنباستانی بیبر می آورد
از سواد چین زلفی مشک تر می آورد
صلب نیسان قلم در رحم مضمون صدف
صورت فرزند معنی چون کهر می آورد
دست فکرم فرودین و مهر گانرا متصل
چون گل رعنا بهم زیرو زبر می آورد
بر نبرد خسرو دی پهلو ژو بنمه سان
کرده در برج بره جشن سده جمشید مهر
میرسد فیض نسیم همچون دم روح القدس
ز د عالم در بوستان تاشو کت عباسیان
از شکوفه بسته حمل تا بدوش شاخسار
سرو کویالی بکف جوشن بهر می آورد
در بساط هفت محفل جام زر می آورد
مریم اشجار حمل بر گاو بر می آورد
غنچه ز جعفری از جیب بر می آورد
بیدم چنون مویریشان تا کمر می آورد

بوستان يك طشت از خون سیاوش گشته است چون که سوسن تیغ ترکان در گرمی آورد
 ژند با فان چمن سر کرده ژند زرد هشت لاله چون آزر بهار از بس شررمی آورد
 شیخ بشیخ پیوسته دارد زینت گلگون خیام سبزه تر ز بیش فرش د گرمی آورد
 اینچه شو کن کرده حرف سوسن تیره زبان بید اینجا دست خالی از نمرمی آورد
 نغمه سنجیمه از ساروقمیری و صوت هزار گوئی از الحان داؤدی انرمی آورد
 نك بشارت میرسد کسان مایه غنچ و دلال چون نسیم صبح در گلشن گذرمی آورد
 هم صنوبر میکند دل را ز حرفش تار تار نارون بر دست هم لخت جگر می آورد
 از بصر چون پیر کنعان دیده تر گس تهی ست انتظار مقدم آن گل بسرمی آورد
 تا کشو دم چشم عالم لمعه دیدار بود از دل هر شب نمی خورشید سرمی آورد
 و چه دلبر چهرش از مینو همی آرد نشان غمزه پر شورش از محشر خبر می آورد
 دارد از ابروی مشکین خنجر مغر شکاف هم ز مژگان ناوک جوشن گذرمی آورد
 بسته بر طرف عذار از طره مرغوله دار گوئی بر کافور مرمشک ترمی آورد
 نافه نافه می برد چینی ز زلفش مشک ناب باز بار از لعل او مصری شکر می آورد
 میزند از جلوه آتش بر کتاب زرد هشت تا خرامی همچو سرو کاشمرمی آورد
 پنجه مژگانش بر بوده توان از بهمتن و مکر بیشتر آن و فسون زال زرمی آورد
 جانب من دید از محض تحیر پیکری نه شعوری کسامتیا ز خیر و شر می آورد
 گفت کدای آسمیه سر با ما نشین و می بنوش طبع اوصاف نومیل عیش اگر می آورد

گل بینشان بوسه بوستان زلف کش آغوش گیر

زندگی کی حاصلی زین بیشتر می آورد

طرف گلشن ماه روشن را بگمان از کف مده

ورنه گیتی را جز این سودش ضرر می آورد

بسا ده شیرازو مینای حلب شوخ چنگل

هوش سر ' نیر وی تن ' نور بصر می آورد

ساغری باید بیاد شاقی کوثر دهی

زنگ غم زائینه دل کان بدرمی آورد

آنکه مفروش رهش بکسر بود چشم امید

گردد تعلینش همه نور نظر می آورد

لافتی شانی که چون برهان قاطع در مصاف

پنجت خبیر کنش تیغ دو سر می آورد

دورباش چاوشان بار گاه رفعتش نه فلک را حلقه سان بیرون درمی آورد
 زهره میدرد نهنگ و چنگ میریزد پلنگ کش نهیب نامش اردر بحر و برمی آورد
 گرمای همتش بال سعادت وا کند عالمی را از شرف در زیر پر می آورد
 شیر حق شاه و لایت باد شاه ملک دین فیض عیسی از جنابش کورو گرمی آورد
 برق صمصام شهاب آسایش اهران زاده را چون صواعق شعله آتش بصر می آورد
 مهر و مهر را از سماط چرخ گردون صبح و شام دست بندش چون دو قرص ما حاضر می آورد
 قهرمان حکمش از بر چرخ اندازد کمند مهر را کردن کشان تا با ختر می آورد
 آن شهنشاهی که بهر کمتر بن خدام او تخت خسرو جام جم دارا کمر می آورد
 حب او گرمیرساند بر فراز قصر خلد بغض او هم خارجی را در ستر می آورد
 از تولا سرچو گردون روز و شب مسکین «نظام»
 جبهه سازان آستان مستخر می آورد

غزل مسلسل :

عیش دلخواهی بزیر چرخ نیلی فام کو یکدل آسوده کویک خاطر آرام کو
 کردل و خاطر بجمعیّت گراید ز اتفاق دوست کو عهد وفا کو عزت و اکرام کو
 دوستان چند هم زامداد بخت آمد بکف پاس صحبت کولحاظ قید تنگ و نام کو
 پاس صحبت هم میسر شد لحاظ تنگ و نام عاشق ثابت قدم کورند درد آشام کو
 عاشق ورندی بهم پیوست زامداد قضا مطرب شیرین نوا کوساقی ع خود کام کو
 از تقاضای فلک ساقی و مطرب رخ نمود طرف گلشن مادر روشن بزم نقل و جام کو

فرض کردم اینهمه روزی بهم آمد «نظام»

اعتمادی بر جهان کوتکیه بر ایام کو خال محمد «خسته»